

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره نهم - پاییز و زمستان ۱۳۹۲

هاجر صداقت مهر (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران، نویسنده مسؤل)

دکتر زینه عرفت پور (استادیار زبان و ادبیات عربی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

شخصیت عاذله در آینه شعر جاهلی

چکیده

از موضوعات پرکاربرد در شعر جاهلی، عاذله (زن سرزنش گر) و انواع ملامت های وی نسبت به شاعر و رفتار و کردار او است. ترس از مرگ و تمایل به باقی ماندن نام نیک و قهرمان بودن، شاعر را به افراط در انفاق مال و شجاعت و بی پروایی می کشاند، و از طرف دیگر شاعر از فقر و مرگ و نیستی احساس نگرانی می کند؛ و از این رو دو شخصیت متضاد در شعرش جلوه گر می شود: یکی خود شاعر که در قالب فردی افراطی و بی پروا تصویر می شود، و دیگری عاذله که به صورت فردی عاقل و متعادل خود نمایی می کند. بین این دو شخصیت کشمکش صورت می گیرد که در صورت گفتگویی خارجی نمود می یابد. این پژوهش به بررسی اسلوب و فن گفتگو در قصایدی که عاذله در آن حضور دارد، می پردازد، و نحوه حضور شخصیت عاذله را در شعر شاعران جاهلی به روش توصیفی - تحلیلی مورد بحث و تحلیل قرار می دهد. با بررسی این شخصیت، در قصاید شاعران بزرگی همچون؛ لبید بن ربیع، حاتم طایی، النمر بن تولب، مخبل السعدی، عروه بن الورد، عنتره بن شداد، ابو ذؤیب الهذلی و کعب بن سعد الغنوی جایگاه زن در عصر جاهلی به عنوان شریکی عاقل و سخنگویی دانا مطرح می گردد؛ شریکی که به او حق استدلال و گفتگو داده می شود تا بتواند مرد را در مسیر اندیشه ی صحیح و متعادل، یاری نماید.

کلیدواژه ها: شعر جاهلی، شخصیت عاذله، انواع عاذله، گفتگوی شاعران با عاذله.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۹/۱۷

ha_sedaghatmehr@yahoo.com

پست الکترونیکی: z.erfatpor@gmail.com

مقدمه

از آنجا که موضوع این پژوهش بررسی شخصیت عاذله در شعر جاهلی است ابتدا برخی خصائص و اعتقادات عرب در این عصر که موجب خلق شخصیت عاذله گردیده، به عنوان پیش در آمد بیان می‌گردد.

عرب جاهلی در زمان صلح و آرامش بخشنده و جوانمرد بودو در بخشش مبالغه می‌کرد و در این راه مال و ثروت را خوار و بی اعتبار می‌شمرد و بخشش و کرم را یکی از مظاهر سیادت و سروری می‌دانست. (سالم، ۱۳۸۰؛ ۳۰۹) و شاعران جاهلی به سخاوت خود و بزرگان قبیله و افراد قومشان افتخار می‌نمودند. حاتم طایی [۱] شاعر عصر جاهلی است او که از سخاوتمند ترین و بخشنده ترین مردان عرب است در این باره می‌گوید:

يقولون لي: أهلكت مالك، فاقصد، وما كنت، لولا ما تقولون، سيدا

(الطایی، ۱۹۹۴م؛ ۷۹)

حاتم طایی در این بیت به سخن ملامت گرانی اشاره می‌کند که او را به خاطر سخاوتمندی سرزنش می‌کنند زیرا او مال خود را با انفاق نابود کرده و از بین برده است، پس باید میانه رو گردد. حاتم در پاسخ به آن ملامت گران چنین می‌گوید که اگر چنان می‌کردم که شمامی گوئید، و بخشنده و سخاوتمند نبودم، اکنون سرور نبودم.

قمار بازی آنان نیز از سخاوت و کرم ریشه می‌گرفت. ثروتمندان در شدت سرما و سختیهای روزگار بر سر گوسفند و شتر به قمار می‌پرداختند و چون یکی برنده می‌شد، گوشت قربانی را بین فقیران و نیازمندان تقسیم می‌کرد. از این رو شاعران به ستایش قمار بازان می‌پرداختند و کسانی را که قمار نمی‌باختند نکوهش کرده، آزمند و بخیل می‌نامیدند. لیبید بن ربیع [۲] شاعر معروف به بخشندگی و کرم (الإصفهانی، ۱۹۸۶ م، ج ۱۵؛ ۱۵۵) در رابطه با سخاوت و کرم در معلقه خود می‌گوید:

وَجَزْوَرٍ ايسارٍ دَعَوْتُ لِحَتْفِهَا
ادعوا بهُنَّ لِعاقِرٍ او مُطْفَلٍ
بمَعَالِقٍ مُتَشابِهٍ اجسامُها
بُذِلَتْ لَجيرانِ الجَميعِ لِحامُها
هَبَطَ اَتباله مُخَصَباً أهضامُها
فالضيفُ و الجارُ الجنيبُ كَأَما

[تباله: به فتح اول و سوم نام مکانی در سرزمین یمن است. به ص ۳۵۷ ج ۲ معجم البلدان. یاقوت حموی، چاپ ۱۹۰۶ میلادی مصر مراجعه شود.]

(افرام البستانی، ۱۴۳۳ه.ق، ج ۱؛ ۱۱۱)

لبید بن ربیعہ در بیت اول به شترانی اشاره کرده است که قماربازان ذبح می کنند و آنان را به کشتن قربانی با تیرهای قمار فرا می خواند، و در بیت دوم این نکته بیان می شود که هدف از ذبح شتران این است که در نهایت سخاوت، گوشت قربانی را میان همسایگان تقسیم کند. و در بیت سوم با تاکید، به اوج بخشش و کرم شاعر اشاره شده است؛ زیرا بخشش شاعر آنقدر مناسب است که همسایگان و تازه واردان چنان سیر می شوند که گویی در وادی تباله که دارای دشت های حاصلخیز است، فرود آمده اند. بخشش عرب در پذیرایی از میهمان و فراهم کردن آسایش او تجلی می یافت و نیز در گرمی داشت بیوه زنان، یتیمان و به ویژه آنگاه که سرما شدت می گرفت و باران از بارش امساک می کرد و مردم غذایی برای خوردن نمی یافتند. خنساء [۳] در قصیده ای که در رثای برادرش صخرسروده است، در مورد میهمان نوازی و بخشش او سخن می گوید و اشاره می کند که حتی هنگامی که در زمستان گرفتار قحطی می شدند، صخر به کرات شترانش را قربانی می کرد؛ آنجا که می گوید:

وَأَنَّ صَخْرًا لَكَانَ لَوَالِينَا وَسَيْدِنَا وَ أَنَّ صَخْرًا، اذَانَشْتُو، لِنَحَارٍ [در لسان العرب آمده است: شتا،

یشتو، شتو: در ایام سرما اقامت کرد. در زمستان قحطی شد. زمستان بسیار سرد شد.]

(همان؛ ج ۲، ۲۶۸)

از آن جهت که عرب ها به زیادی میهمان مباحات می کردند و در شبهای سرد می کوشیدند تا با روشن کردن آتش میهمانان را به سوی خود بکشانند. حاتم طایی هم به میهمان نوازی خود مباحات می کرد و به غلام خود در صورتی که مهمانی را به خانه او آورد وعده آزادی داده، چنین می گوید:

أَوْقِدْ فَإِنَّ اللَّيْلَ لَيْلٌ قَرٌّ وَ الرَّيْحُ يَا وَاقِدُ رِيحٌ صَرٌّ
عَسَى يَرِي نَارَكَ مِنْ يَمْرٍ أَنْ جَلِبْتَ ضَيْفًا فَأَنْتَ حَرٌّ

(الطایی، ۱۹۹۴م، ۱۱۱)

این همه تمایل عرب برای میهمان نوازی و بخشندگی، از رغبت او برای به دست آوردن نام نیک و حمد و ثناء نشأت می‌گرفت؛ و بخشش و کرم او، از روشن کردن آتش و قربانی کردن شتران آشکار می‌گردد. (الفخوری، ۱۹۸۶؛ ۸۵)

هم چنین اعراب در دفاع از قبیله یا زنان خود و صیانت آنان از خواری و ذلت اسارت، شجاع و دلیر بودند و در این راه از مرگ باکی نداشتند. عرب بادیه نشین از ساکنان شهرها شجاع تر بودند، علت این امر شاید به دلیل راحت طلبی و در ناز و نعمت به سر بردن شهرنشینان نشأت گرفته باشد، آنان دفاع از جان و مال خود را به حکمران خود واگذار می‌کردند. (ابن خلدون ۱۳۵۳ ه. ق؛ ج ۲، ۲۴۰)

یکی دیگر از خصائص عرب، ترس آنان از مرگ و فنا و نیستی و تمایل آنان به خلود و جاودانگی است. آنان برای کسب خلود و جاودانگی، به دنبال باقی گذاشتن نام نیک بودند؛ لذا تلاش می‌کردند با انفاق مال و انجام اعمال متهورانه از خود نام نیک به جا بگذارند و جاودان گردند. و در انجام این امور، افراط می‌کردند به همین دلیل و از سوی دیگر از فقر و تنگدستی می‌ترسیدند و این امر باعث ایجاد درگیری و تضاد و دوگانگی درونی آنها می‌شد. از آنجا که شاعران هم تحت تاثیر محیط زندگی خود بودند. (الفخوری، ۱۹۸۶؛ ۲۵) آن‌ها نیز به دنبال نام نیک بودند و در انجام کارهای نیک افراط می‌کردند و به همین دلیل از فقر و تنگدستی و مرگ می‌ترسیدند و این امر در آن‌ها نیز باعث درگیری و کشمکشی درونی می‌شد و همین تضاد و کشمکش درونی در شاعران موجب آفرینش شخصیتی به نام عاذله گردید. در واقع خلق این شخصیت از احساس و اعتقاد درونی شاعر از طریق گفتگو پرده برمی‌دارد و از تمایل او به اعتدال و دوری از افراط سخن می‌گوید. و این شخصیت (عاذله)، فردی عاقل و متعادل بوده و نسبت به شاعر دلسوز می‌باشد. گاهی نیز عاذله محور اصلی قصیده می‌گردد و گفتگوی اوبا شاعر یک قصیده کامل را تشکیل می‌دهد.

و از آن جا که عاذله یا زن سرزنش گر در اشعار جاهلی حضور پر رنگی دارد، می‌توان کیفیت نمود این شخصیت را در شعر جاهلی مورد بررسی قرار داد، و جالب توجه این است که تاکنون شخصیت عاذله در شعر جاهلی به طور مستقل مورد بررسی واقع نشده، ولی پدیده عدل را دکتر علی ابو زید در مقاله ی «ظاهر العدل فی شعر حاتم الطایی» (ابوزید، ۲۰۰۲ م؛ ۸۲-۹۷) مورد بررسی قرار داده است. او در این مقاله آراء صاحب نظران را در باره ی موضوع عدل بیان نموده سپس به تبیین ساختار قصائد حاتم طایی

پرداخته و ارتباط این واژه را با زن در اشعار او مورد تحلیل و بررسی قرار داده است. ودکتر محمد فؤاد نعناع نیز در مقاله ی «العاذله فی شعر الجاهلیه و صدر الاسلام دراسه فی التشکیل الفنی» (نعناع، ۱۴۲۶ ه. ق؛ ۹۴-۱۱۷) به بررسی عاذله در شعر جاهلی و صدر اسلام از نظر ساختار قصیده پرداخته است، دکتر نعناع این موضوع را در دو گفتار بررسی و تحلیل نموده اند؛ ۱- العاذله و بنیه القصیده ۲- العاذله و ظواهر أسلوبیه و عباس یوسف الحداد در مقاله ی «العاذله و تجلیاته فی الشعر الصوفی» (الحداد، ۲۰۰۹م) به تبیین معنای تصوف در قرن های ششم و هفتم و حضور عاذل و معذول در اشعار صوفی پرداخته است.

لذا در این پژوهش شخصیت مذکور با بررسی و تحلیل برخی از اشعار جاهلی مرتبط با آن در چهار قسمت مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ قسمت اول به سرزنش کننده ی نسبت به افراط در بخشش مال و ثروت اختصاص دارد؛ در قسمت دوم سرزنش کننده ی نسبت به افراط در شجاعت مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در قسمت سوم، سرزنش کننده ی نسبت به افراط در اندوه و حزن مورد کنکاش قرار می گیرد و در قسمت چهارم، موضع شاعر در مقابل عاذله بررسی و تحلیل می شود و در ادامه به بررسی واژه ی عاذله در بین شاعران جاهلی و نیز بهره ای که شاعران آن دوره از فراخوانی این شخصیت داشته اند، پرداخته می شود. قبل از ورود به مباحث اصلی لازم است با واژه عاذله در لغت و شعر و نیز انواع عاذله آشنا شویم.

واژه عاذله در لغت و شعر

شاعران برای بیان احساسات و عواطف و افکار خود از شیوه های مختلفی استفاده می کنند و خلق تعبیر و ترکیب ها و تصاویر مناسب به آنان در این زمینه کمک می کند و واژه ی عاذله از آفرینش های شاعران عصر جاهلی است. واژه عاذله از ماده (ع ذل) است و کلمه ی «العذْل» به معنای سرزنش است. کلمات «العذْل؛ سرزنش، نکوهش»، «عَذْلَه؛ او را سرزنش کرد، او را ملامت کرد»، «یَعْذِلُه؛ او را سرزنش می کند»، «عَذْلًا؛ سرزنش کردن، ملامت کردن»، «عَذْلَه؛ به معنای عَذْلَه»، «اعْتَذَلَ وَتَعَذَّلَ؛ او را سرزنش کرد، او هم پذیرفت»، و «العذْلُ» اسم آن است. جمع مذکر آن «العذله والعذال والعذل» و جمع مؤنث آن به صورت «العواذِل والعاذِلات» آمده است. ابن اعرابی در این باره می گوید: «العذْلُ» یعنی سوزاندن، گویی که سرزنش

گر با ملامتش قلب سرزنش شونده رامی سوزاند. (ابن منظور، ۲۰۰۳ م؛ ماده ع ذ ل) و معنای فوق در شخصیت عاذله در قصائدی که در آن حضور دارد، آشکار می شود.

عاذله زمانی در قصائد جلوه گرمی شود که شاعر در انجام کارهای خوبی مانند: انفاق مال و انجام کارهای متهورانه و... افراط می کند و از طرفی نگران فقر و مرگ است. و این کشمکش درونی شاعر باعث آفرینش شخصیتی به نام عاذله می گردد. و شاعر این شخصیت خلق شده را مخاطب قرار داده و با او درباره کارهایش و علت انجام آن ها و دیدگاهش در باره حقایق هستی، سخن می گوید. ولی در واقع گفتگو میان شاعر و خودش در فهم مفهوم زندگی و امور آن است. (حاوی، ۱۹۷۴ م، ج ۱؛ ۴۹۲) که از او می خواهد تا متعادل باشد. لذا این گفتگوی شاعر و عاذله، قصیده را تشکیل می دهد. عاذله در هر صورت شاعر را به خاطر از بین بردن مال با انفاق آن یا میگساری و به خطر انداختن خود و بی پروایی و افراط در حزن و اندوه و عشق، سرزنش می کند. دکتر علی ابو زید می گوید: «پدیده عدل و سرزنش در شعر جاهلی، بخصوص در شعر حاتم طایی، همیشه همراه با زن سرزنشگری است که دائماً خود را به زحمت می اندازد و به شاعر علاقه دارد و برایش خیر و خوبی در کارهایش می خواهد. گویی که عاذله صدای عقل هوشیار و دانایی است که شاعر با وجود مخالفت با او برای او منزلت و الایی را قائل است و... وقتی این موضوع را در شعر جاهلی با توجه به این که عاذله غالباً، یک زن است، مورد بررسی قرار می دهیم، تصویر جدیدی از جایگاه زن در عصر جاهلی برای ما نمایان می گردد. پس زن شریک عقل و سخنگویی دانا است و حق دارد که برای مرد استدلال کند.» (ابوزید، ۲۰۰۲ م؛ ۹۴-۹۵)

به نظرمی رسد که عاذله در بسیاری از قصائد غالباً همسر شاعریا دختر شاعر و یادوست شاعر است. مانند: ام حسان در قصیده عروه [۴] که کنیه بنت منذر، همسر شاعر است. و شاعر او را این چنین خطاب می کند.

أَقْلَى عَلَى اللّوْمِ يَا بِنْتَ مُنْذِرٍ وَنَامِي، وَإِنْ لَمْ تَشْتَهِي النُّوْمَ، فَاسْهَرِي

(ابن الورد، بدون تاریخ؛ ۶۶)

در این بیت عروه از عاذله اش (دختر منذر) می خواهد که سرزنش او را کم کند و بخوابد و اگر تمایل ندارد که بخوابد، پس شب زنده دار باشد. عاذله در بسیاری از قصائد مانند قصائد حاتم طایی، همان همسر شاعر است. و گاهی هم عاذله دختر شاعر است. مانند: امیمه دختر ابی ذؤیب الهذلی [۵] که عاذله ی پدرش است.

قَالَتْ أُمَيْمَةٌ مَا لِي جَسِيمًا شَاحِبًا مُنْذُ ابْتَدَأْتَ وَوَيْلٌ لِّمَالِكٍ يَنْفَعُ

(الهدلیون، ۱۹۶۵م؛ ج ۱، ۴۲)

امیمه، دختر شاعر و سرزنش گر او به پدرش که در بخشندگی و سخاوت افراط می کند، می گوید که از وقتی بر خود سخت گرفته ای تو را چه شده است که رنگ پریده ای در حالی که باید اموال زیادی بعد از داری، برای سود مند باشد. و گاه عاذله یک نفر است، مانند قول شاعر:

وعاذله هبت بليل تلومني، وقد غاب عيوق الثريا، فعردا

(الطایبی، ۱۹۹۰م؛ ۲۱۷)

حاتم طایی در این بیت به حضور سرزنش گری اشاره می کند که شبانه او را ملامت کرد در حالی که خوشه پروین غروب کرده بود و شب از نیمه گذشته بود. و گاهی عاذله دو نفر هستند، دو ملامتگری که بعد از خواب، بیدار می شدند و وقت خود را بسیار صرف سرزنش چیزهای مفید می کردند، همان گونه که در این بیت ملاحظه می کنیم:

عاذلتين هبتا بعد هجعه تلومان متلافاً، مفيداً، ملووا

(همان؛ ۲۲۱)

و گاهی در قصیده گروهی از سرزنش گران را می بینیم، مانند:

فقدماً عصيت العاذلاتِ و سلطت على مصطفی مالی أناملی العشر

(همان؛ ۲۰۳)

شاعر در این بیت به حضور ملامتگرانی اشاره می کند که از مدت ها پیش، از آن هانا فرمائی کرده و در آن حال ده انگشتش بر مال های خوب و برگزیده اش تسلط داشتند. (دستان شاعر، بخشنده بهترین اموالش بودند).

شایان ذکر است که عاذله یا زن سرزنش گر در شعر جاهلی، شاعر را به خاطر افراط در جنبه های مختلفی مورد ملامت قرار می دهد و بر همین اساس در این جا عاذله در اشعار جاهلی به چند نوع تقسیم می شود.

انواع عاذله

همان طور که در مقدمه اشاره گردید، اولاً عرب جاهلی از مرگ و فناو نیستی می ترسید و به معاد اعتقاد نداشت، ثانیاً تمایل داشت که نام نیک او جاودان گردد؛ بنابراین شاعر در انجام امور مثبتی که از ویژگی های افراد آن دوره است، مبالغه می کرد. افراط در انجام کارهای مثبت در او ایجاد نگرانی می کرد که شاید به خاطر زیاده روی در بخشندگی و میهمان نوازی و شجاعت و عشق به افراد خانواده و قبیله، مال و جاننش را از دست بدهد. این تضاد و دوگانگی درونی شاعر در وجود او باعث خلق عاذله هایی می شود که متناسب با کارخیر، عاذله او را به اغراق در انجام آن امور ملامت کند و ندای عاذله در واقع همان سخن درونی شاعر است که او را به تعادل و دوری از افراط در انجام امور فرا می خواند. گاهی این شخصیت خلق شده شاعر را نسبت به افراط در بخشش مال و ثروت سرزنش می کند و گاهی شاعر را نسبت به افراط در شجاعت و انجام امور متهورانانه سرزنش می کند و گاهی سرزنش کننده نسبت به افراط در اندوه و حزن در فقدان عزیزان به خاطر عشق زیاده آن ها است که در این جا این موارد به ترتیب مورد بررسی قرار می گیرد:

۱ - سرزنش کننده نسبت به افراط در بخشش مال و ثروت

از آن جایی که در صحرا، ضروریات اساسی زندگی، کمیاب است، بی تردید، میهمان نوازی و کمک به دیگران، یکی از جنبه های ضروری برای زنده ماندن شمرده می شود. این حس باعث شده بود تا عرب بخشنده و جوانمرد باشد و در بخشش مبالغه کند و در این راه، مال و ثروت را ناچیز شمرد و بخشش و کرم را یکی از مظاهر سیادت و سروری بداند. (حوفی، ۱۹۴۹ م؛ ۲۳۶). دارایی و ثروت در نظر آن ها وسیله ای برای کسب عزت و خودستایی و نشانه جاودانگی و خلود نام نیک بود. ترس از مرگ و تمایل به خلود و جاودانگی و ذکر نام نیک، شاعر را به انجام امور مثبتی مانند انفاق مال تشویق می کند که گاه منجر به افراط در انجام آن می گردد و از طرف دیگر شاعر به خاطر انفاق مال نگران از دست دادن مال و ابتلاء به فقر است و بدین سبب دو شخصیت متضاد در شعرش جلوه گر می شود که یکی شاعری بخشنده و با سخاوت است و دیگری عاذله ی عاقل و متعادل. و در قصائدی که موضوعش سرزنش شاعر به خاطر اسراف و ازین بردن مال است، عاذله پدیدار می گردد. عاذله شخصی

است که شاعر را ملامت می‌کند و با اسلوب گفتگو سعی می‌کند که شاعر را به طریق اعتدال رهنمون سازد. اینک به بررسی قصایدی از شاعران جاهلی می‌پردازیم که عاذله در آن‌ها حضور دارد مانند: قصیده ی لبید بن ربیع، حاتم طایی، النمر بن التولب و مخبَل السَّعدی.

۱-۱ - حضور «عاذله» در قصیده لبید بن ربیع

قصیده لبید بن ربیع اولین شاهد بر این ادعا می‌باشد. این قصیده که معروف به متعه مستعاره (لذت عاریتی است)، ۸۸ بیت دارد و شاعر در آن به ارائه افکار خود می‌پردازد، او عقیده دارد که زندگی باقی نیست و انسان نمی‌تواند جاودانه باشد و تلاش می‌کند با انفاق مال از خود نام نیک به جا بگذارد و در این کار افراط می‌کند لذا از فقر و مرگ می‌ترسد و این درگیری و کشمکش درونی لبید از طریق گفتگوی او با عاذله آشکار می‌گردد. در قصیده ی او عاذله یک زن که احتمالاً همسرش بوده به همراه تصویری از زن در عصر جاهلی نمایان می‌گردد که به شیوه ای غیر مستقیم شاعر راملات می‌کند و قصیده عرصه ی بحث و گفتگوی میان آن دو می‌گردد. ولی شاعر به عاذله فرصت حضور مستقل رانمی‌دهد با این همه صدا و افکارش هنگام سخن گفتن شاعر در باره ی خودش به صورت رسا و آشکار شنیده می‌شود. لبید این گونه عاذله اش را خطاب قرار داده و می‌گوید:

أَعَادِلُ قَوْمِي فَأَعْدِلِي الْآنَ أَوْ ذِي

فَلَسْتُ وَإِنْ أَقْصَرْتُ عَنِّي بِمُقْصِرٍ

(افرام البستانی، ۱۴۳۳ه.ق، ج ۱، ۱۱۷)

شاعر از عاذله اش می‌خواهد که برخیزد و او را سرزنش کند و اگر عاذله در سرزنش او کوتاهی کند باز هم او در انجام کارهایش کوتاهی نمی‌کند. در واقع لبید به عاذله اش گوشزد می‌کند که برای رعایت اقتصاد و میانه روی به شدت به سرزنش های او نیاز دارد. و در بیت دوم با شاعر در باره اعتقاداتش سخن می‌گوید:

أَعَادِلِ لَا وَاللَّهِ مَا مِنْ سَلَامِهِ

وَلَوْ أَشْفَقَتْ نَفْسُ الشَّحِيحِ الْمُتَمَرِّ

(همان)

اعتقاد شاعر بر این است که هیچ سلامتی وجود ندارد گرچه نفس انسان بخیل و بسیار شیفته مال اندوزی است اما او هم مزه مرگ را خواهد چشید. و همه انسان ها؛ اعم از بخشنده و فقیر می میرند و زندگی دنیوی فانی است. سپس برای جاودان شدن راه حلی می یابد؛ و می گوید:

أَقْبَى الْعِرْضِ بِالْمَالِ التَّلَادِ وَأَشْتَرَى بِهِ الْحَمْدَ إِنَّ الطَّالِبَ الْحَمْدَ مُشْتَرَى

(همان)

آری لبید بن ربیعہ می خواهد با مال موروثی خود آبروی خویش را حفظ کند و با آن ستایش و حمد را بخرد، چون کسی که به دنبال حمد دیگران است باید نام نیک را بخرد. شاعر بیان می کند که این اعتقاد، او را به انفاق مال و کرم و بخشش برای جاودان ماندن نامش ترغیب می کند. در واقع فکر مرگ و فانی بودن زندگی، عرب جاهلی را به انجام اعمال مثبت اما به صورت افراطی مانند؛ بخشش مال و ثروت و میهمان نوازی تشویق می کند و این روش فقط به او اختصاص ندارد بلکه شیوه ی افراد بسیاری در بادیه و شهر است که خواهان شهرت و نام نیکو هستند. بدین جهت می گوید:

وَكَمْ مُشْتَرٍ مِنْ مَالِهِ حُسْنُ صَيْتِهِ لِأَيَّامِهِ فِي كُلِّ مَبْدَى وَمَحْضَرٍ

(همان)

و از آن جهت که شاعر به انجام امور مثبت مانند؛ بخشندگی و انفاق مال و بر آورده ساختن حوائج نیکوکاران و میهمان نوازی افتخار می کند، می گوید:

أَبَاهِي بِهِ الْأَكْفَاءَ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَأَقْضِي فُرُوضَ الصَّالِحِينَ وَأَقْتَرِي

(همان)

لبید بعد از بیان اعتقادات خود در مورد ترس از مرگ و تمایلش به خلود و جاودانگی و اقدامش به انجام امور نیک، نگران ابتلاء به فقر می شود. او بخشندگی و انفاق مال و میهمان نوازی را دوست دارد، زیرا انجام این امور نام نیکش را بر زبان ها جاری می سازد ولی نگران است و می ترسد که در انجام این کار افراط کرده و مالش را از دست دهد و به فقر و تنگدستی مبتلاء گردد، لذا اقدام به خلق شخصیتی عاقل و کنترل کننده ای به نام عاذله می کند. واقعیت این است که دوشخصیت متضاد دردرون لبید وجود دارد، و گفتگوی لبید افراط کننده ی در انفاق مال و عاذله ی عاقل و متعادل، تشکیل دهنده

قصیده ی او هستند. مالید از نظرات عاذله اش سرپیچی می کند و به انفاق مال می پردازد تا نامش جاودانه بماند. بعد از بیان موارد فوق شاعر در ۲۹ بیت دیدگاه خود را در باره مرگ بیان می کند.

فَلَسْتُ بِأَحْيَا مِنْ كَلَابٍ وَجَعْفَرٍ	فَمَا تَرِينِي الْيَوْمَ عِنْدَكَ سَالِمًا
فَتَيْلَهُمَا وَالشَّارِبِ الْمَتَقَطَّرِ	وَلَا مِنْ أَبِي جَزْءٍ وَجَارِي حَمُومِهِ
أَبَاحَازِمٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ مُذَكَّرِ	أَوْلَئِكَ فَابِكِي لَا أَبَا لَكِ وَانْدَبِي
سَرَارِهِ رِيحَانَ بَقَاعِ مَنْوَرِ	فَشَيِّعُهُمْ حَمْدًا وَزَانَتْ قُبُورَهُمْ

(همان؛ ۱۱۹-۱۱۸)

شاعر در این ابیات به مرگ و فنا و نیستی به عنوان امری اجتناب ناپذیر اشاره می کند و افرادی از بزرگان قومش را نام می برد که مرده اند. او این واقعیت را بیان می نماید که اگر او امروز سالم است، عمرش از کلاب و جعفر طولانی تر نیست و عمرش از ابو جزء خالد بن جعفر و کسانی که در حمومه کشته شده اند و همچنین عمرش از معاویه شارب المتقطر، هم طولانی تر نیست. پس شایسته است عاذله بر اباحازم که مالش را بخشیده و با بخشش مال صاحب نام نیک شده و بعد از مرگش جاودان است، گریه کند. و حمد و ستایش آنها را بدرقه کرد و باغی که در دشت پر شکوفه ای واقع شده است، قبرهای آن ها را زینت داده است. در بیت آخر، بوی نگرانی از تفکر فانی بودن زندگی به مشام می رسد. و این تفکر عامل نگرانی در عصر جاهلی است و حل این مشکل با انفاق مال برای جاودان ماندن نام نیک است. حمد و ستایش مردم او را مشایعت می کند و قبری که ریحان آن را تزیین کرده و پر از نور است و این زیبایی و بوی خوش و جاودانگی نام، اثر انفاق مال اوست. دکتر نعناع در تحلیل و بررسی قصیده ی فوق می گوید: «ساختار این قصیده اشاره واضحی به تفکرات شاعر دارد زیرا آغاز قصیده با مخاطب قرار دادن عاذله است، سپس یاد بزرگان و قهرمانان و سخاوتمندان قبیله ی شاعر است. آیا شاعر برای مردگان قبیله اش گریه می کند و بعد می خواهد تا دیگران براو ندبه و گریه کنند؟ او عاذله اش را مخاطب قرار داده و می گوید: اولئک فابکی لا ابا لک و اندبی. شاعر از حرکت انسان به سوی مرگ و حتمی بودن مرگ ناراحت است و بشر را موجودی ضعیف می پندارد و او را به گنجشک تشبیه می کند.» (نعناع، ۱۴۲۶ ه. ق) و می گوید:

فَإِنْ تَسْأَلِينَا فِيمَ نَحْنُ فَإِنَّا
عَصَافِيرُ مِنْ هَذَا الْأَنَامِ الْمُسْحَرِ

شاعر در سه بیت آخر قصیده نظرات و اعتقاداتش را تکرار می‌کند و می‌گوید:

حُلُّ بِلَادًا كُلُّهَا حُلٌّ قَبْلَنَا تَرْجُو الْفَلَاحَ بَعْدَ عَادٍ وَحَمِيرٍ
وَأَنَا وَإِخْوَانًا لَنَا قَدْ تَتَابَعُوا لِكَا الْمُغْتَدَى وَالرَّائِحِ الْمَتَهَجِّرِ
هَلِ النَّفْسُ إِلَّا مُتَعَهُ مُسْتَعَارَهُ تُعَارِزُ فَتَأْتِي رَبَّهَا فَرَطُ أَشْهُرٍ
(البستانی، ۱۴۳۳ ه. ق، ج ۱، ۱۲۰-۱۱۹)

لبید در بیت اول با این عبارت که « ما در سرزمینی هستیم که در همه جای آن قبل از ما مردمی بودند و ما بعد از عاد و حمیر آرزوی خیر و رستگاری داریم.» به این نکته اشاره دارد که مردم مشغول خوردن و آشامیدن هستند در حالی که آنها برای جاودانگی و بقا تلاش می‌کنند. و در بیت دوم بیان می‌کند که خودش (شاعر) و برادرانش که پیرو او هستند مانند کسانی هستند که در صبح و ظهر در آن گرمای نیمروز در حرکت کنند. و مردم دو دسته هستند؛ گروهی که می‌آیند و گروهی که می‌روند. و بیت آخر این قصیده ارتباط واضحی با ابتدای آن دارد: آیا نفس چیزی جز لذت عاریتی است که به عاریت گرفته می‌شود و بعد از چند ماه نزد صاحبش می‌آید. شاعر به دنبال خلود و جاودانگی یا به قول خودش سلامت است و می‌خواهد با بخشش مال نام نیک کسب کند. (نعناع، ۱۴۲۶ ه. ق)

۱-۲ - حضور «عاذله» در قصیده حاتم طایی

عاذله در شعر سایر شاعران جاهلی هم آشکارا حضور دارد به طوری که قصیده، به عرصه گفتگوی میان عاذله و شاعر تبدیل می‌شود. در قصیده «رد علی لوم» حاتم طایی می‌خوانیم:

وعاذله هبت بليلى تلومنى، وقد غاب عيوق الثريا، فعددا
تلوم على إعطائي المال، ضيله إذا ضن بالمال البخیل و صردا
تقول: ألا أمسك عليك، فإنتى أرى المال، عند المسكين، معبدا
(الطایی، ۱۹۹۰ م؛ ۲۱۷)

در بیت اول ملامتگر در نیمه شب شروع به ملامت شاعر می‌کند یعنی زمانی که خوشه پروین غروب کرده و شب از نیمه گذشته بود. و در دو بیت بعد شاعر از عملکرد خود یعنی انفاق و بخشش مال دفاع می‌کند، چون بخیل از بخشش مال بخل می‌ورزد و کمتر عطا می‌کند، شاعر را به خاطر بخشش مالش گمراهانه سرزنش می‌کند. عاذله به شاعر می‌گوید که نباید بر خود بخل بورزد ولی شاعر عقیده دارد

که مال و ثروت را نزد بخیلان مایه ذلتشان می‌داند. شاعر از عاذله اش می‌خواهد که او را به حال خود رها کند زیرا مالش فراوان است و هر کسی بر اساس عادت خود گام برمی‌دارد. و به سرزنش گر می‌گوید که زبانش را همچون چاقویی بالا سر او قرار ندهد و شاعر را رها کند تا مالش سپری باشد برای آبرویش، این مال قبل از این که آبرویش به باد برد، آن را نگه دارد. بدین جهت به او می‌گوید:

ذَرِينِي وَحَالِي، إِنَّ مَالَكِ وَإِفْرٍ وَكُلَّ امْرِئٍ جَارٍ عَلِيٍّ مَا تَعُودَا
 عَاذِلٌ، لَا أَلُوكَ إِلَّا خَلِيقَتِي، فَلَا تَجْعَلِي، فَوْقِي، لِسَانَكَ مِبْرَدَا
 ذَرِينِي يَكُنْ مَالِي لِعَرَضِي جُنْهً يَقِي الْمَالُ عَرَضِي، قَبْلَ أَنْ يَتَبَدَّدَا

(همان)

و همچنین حاتم طایی اعتقاد دارد که هیچ فرد نیکوکاری از لاغری نمرده است و هیچ بخیلی جاودان نشده است. بنا بر این می‌گوید:

أَرِينِي جَوَادًا مَاتَ هَزْلًا، لَعَلَّنِي أَرِي مَا تَرِينِ، أَوْ بَخِيلًا مُخَلَّدَا

(همان)

حاتم از عاذله اش می‌خواهد که از سرزنش اودست بردارد، و نظارت را معطوف کسی کند که شاعر را مورد آزار قرار می‌دهد.

وَالْأَفْكَفِّي، بَعْضَ لَوْمِكِ، وَاجْعَلِي إِلِي رَأْيَ مَنْ تَلْحِينِ، رَأْيِكِ مُسْنَدَا

(همان)

اگر به قصیده «متععه مستعاره» ی لبید بن ربیع و قصیده «ردّ علی لوم» حاتم طایی توجه کنیم، درمی‌یابیم که عاذله شخصیت مشترک این دو شاعر است. در قصیده ی «ردّ علی لوم» مانند قصیده لبید دو صدای متضاد شنیده می‌شود صدای عاذله و صدای شاعر. با این تفاوت که در قصیده «ردّ علی لوم» صدای عاذله را قویتر و آشکارتر می‌یابیم زیرا در این قصیده شاعر صراحتاً حضور سرزنش گر را بیان می‌کند در حالی که در شعر لبید حضور سرزنش گر را ضمن دفاع شاعر از خودش می‌یابیم. به هر حال صدای عاذله و پاسخ به این صدا قصیده را تشکیل می‌دهد و در واقع قصیده گفتگوی عاذله و شاعر می‌باشد. و بدیهی است که صدای سرزنش عاذله در این قصیده و قصائد دیگر ظاهر نمی‌گردد مگر زمانی که کاری انجام گیرد که سزاوار سرزنش باشد. و آن وقتی است که شاعر بخاطر نابودی اموالش و ترس از

فقر احساس خطر می‌کند و صدای عاذله می‌آید تا شاعر را از سرانجام کارش بترساند و اگر اصرار شاعر به انفاق مال؛ همان خریدن حمد و ستایش دیگران و سیادت باشد، عاذله به اهمیت مال و خطر از بین رفتنش در اسراف و بخشندگی تاکید می‌کند. گویی شاعر به طور غیر مستقیم در اهمیت داشتن مال و حرص بر آن با عاذله اش هم عقیده است؛ زیرا بدون مال نمی‌توان حمد دیگران و سیادت را به دست آورد. و به این جهت عاذله را شخصی با شعور و عاقل و متعادل در نظر می‌گیرد که نیاز اجتماع را به اعتدال و میانه روی اجابت می‌کند. همچنین اقدام عاذله به سرزنش در هنگام شب به این نکته اشاره می‌کند که او اهل حساب است و محاسبه می‌کند و از سرانجام رفتار و منش خود می‌ترسد و از آن راتحه نگرانی به مشام می‌رسد. عاذله در شب بعد از غروب کردن ستاره عیوق یعنی در لحظات واپسین شب سرزنش می‌کند و از عدم قدرت شاعر برای خواب نتیجه می‌گیریم که او نگران اسراف و از دست دادن مال است و به سیادت و شهرت نیک علاقمند می‌باشد. و صدای عاذله همان ندای درون اوست زمانی که می‌گوید:

يقولون لي: أهلك مالك، فاقصد، وما كنت، لولا ما تقولون، سيّدا

(الطائي، ۱۹۹۴م؛ ۷۹)

صدای سرزنش گر که همان صدای درون متعادل و شخصیت عاقل شاعر است، در این بیت از شاعر می‌خواهد که مال خود را نابود نکند و از بین نبرد، و میانه رو و متعادل باشد، و شاعر که با انفاق مال، خواهان خلود و جاودانگی است به سرزنش گر خود پاسخ می‌دهد که اگر شاعر چنان می‌کرد که سرزنش گران می‌گویند، اکنون اوسرور نبود. در واقع شاعر رمز نیک نامی خود را، بخشندگی و سخاوت مندی اش می‌داند.

۳-۱- حضور «عاذله» در قصیده النمر بن التولب

هنگامی که مفهوم عاذله را در بین شاعران جاهلی مورد بررسی قرار می‌دهیم، می‌بینیم النمر بن تولب [۶] نیز یکی از شاعرانی است که به این موضوع می‌پردازد. او شاعری است مانند حاتم طایی که واژه ی عاذله در شعرش بسیار تکرار شده است و می‌گوید:

أعاذلُ، إن يُصبح صدای بَقْفَره بَعِيداً نَأْنِي صَاحِبِي وَفَرِيبي

تَرَىٰ أَنَّمَا أَبْقَيْتُ لَمْ أَكُ رَبِّهُ وَ أَنَّ الذِّي أَمْضَيْتُ كَانَ نَصِيْبِي
 وَ ذِي اِبْلِ يَسْعَىٰ وَ يَحْسِبُهَا لَكُ أَحْيَىٰ نَصَبٍ فِي سَقِيْبِهَا وَ دَوْبِ
 غَدَتٍ وَ غَدَارِبٌ سِوَاهُ يَسُوْقُهَا وَ بُدَلَّ أَحْجَارًا وَ جَالَ قَلِيْبِ
 (النمر بن تولب، ۲۰۰۰ م؛ ۴۳ و ۴۴)

النمر بن تولب در این ابیات ملامت گر خود را صدا می‌زند و به او می‌گوید که اگر روزی جسدش در بیابان دور افتاده‌ای به خاک سپرده شود و یاران و خویشان او را ترک کنند، او (ملامت گر) خواهد دید آنچه را شاعر اندوخته‌است، از آن خودش نبوده و تنها آنچه انفاق کرده‌است به خودش اختصاص دارد. و چه بسیار شترانی که شترها را از آن خود می‌پندارند و در حفظ و نگهداری آنها رنج می‌کشند، غافل از اینکه فردا زمام شترها در دست دیگری باشد و آبشخور و چاه آب تغییر یافته باشند.

روح و معانی ابیات فوق شبیه اشعار حاتم طایی در قصیده «من صفات حاتم» می‌باشد. آنجا که می‌گوید:

أماوی، إِنْ يُصْبِحُ صَدَايَ بَقْفَرِهِ مِنْ الْأَرْضِ لَأَمَاءٌ لَدِي وَ لَا خَمْرُ
 تَرَىٰ أَنَّمَا أَهْلَكْتُ لَمْ يَكُ ضَرْنِي وَ أَنَّ يَدِي مِمَّا بَخَلْتُ بِهِ صَفْرُ
 (افرام البستانی، ۱۴۳۳ ه. ق، ج ۱؛ ۳۰۲)

در این ابیات حاتم، عاذله اش ماویه را مخاطب قرار داده و به او می‌گوید که اگر جغد من در بیابان بی آب و علفی از زمین ظاهر شود که نه آبی در آنجا باشد و نه شرابی آن وقت می‌بینی که آنچه با انفاق از بین برده ام ضرری به من نرسانده و برای من چیزی از مال باقی نمانده که به آن بخل بورزم.

با توجه به ابیات قصیده ی النمر بن تولب و قصیده ی حاتم طایی مشاهده می‌کنیم که تقارب معنادر افکار دو شاعر کاملاً واضح است. هر دو اعتقاد دارند که زندگی انفاق و بخشش است و مال برای کسب حمد و ثناء خلق شده و زندگی کوتاه و فانی است. و یاد نیک بهترین چیزی است که انسان در دنیا به جا می‌گذارد. به هر حال النمر بن تولب برای مال حساب زیادی باز می‌کند و برایش جایگاه خاصی قائل است و عقیده دارد که می‌تواند به وسیله مال حمد و ثنای مردم را به دست آورد تا نام نیکش جاودانه گردد. و در این مورد می‌گوید:

خَاطِرِ بِنَفْسِكَ كَيْ تُصِيبَ غَنِيمَهُ إِنَّ الْجُلُوسَ، مَعَ الْعِيَالِ، قَبِيحٌ
فَالْمَالُ فِيهِ تَجَلُّهُ وَمَهَابُهُ وَالْفَقْرُ فِيهِ مَذْلُهُ وَقُبُوحُ
(النمر بن تولب، ۲۰۰۰ م؛ ۵۳)

از بیت اول تبیین می‌گردد که شاعر خودش را به خطر می‌اندازد تا مال به دست آورد، شکی نیست به اعتقاد شاعر تلاش نکردن برای کسب مال و ثروت و نشستن کنار خانواده عملی ناپسند است. و در بیت دوم شاعر درباره‌ی اهمیت مال و ثروت سخن می‌گوید و بیان می‌کند که در مال ابهت و بزرگی وجود دارد و در فقر ذلت و زشتی است. و شاید این احساس (اهمیت مال و ترس از دادن آن) و تمایل شاعر به انفاق در او دو نفس را نمایان ساخته؛ نفسی که او را به بخشش امر می‌کند و نفسی که او را به بخل و امی دارد. و همین احساس باعث حضور شخصیت عاذله گردیده که با صدایی بلند او را صدا کند و از نتیجه کارش یعنی فقر او را بترساند و این تضاد درونی شاعر و گفتگوی با عاذله است که محور اصلی قصیده اش گردیده است.

۴-۱- حضور «عاذله» در قصیده مخبل السعدی

و نمونه ای دیگر بر حضور زن سرزنش کننده نسبت به افراط در بخشش مال و ثروت؛ قصیده مخبل السعدی [۷] است که در قصیده اش (ذکر الرباب) چنین می‌گوید:

ذَكَرَ الرَّبَابَ وَ ذَكَرَهَا سُقْمٌ؛ فَصَبَا وَ لَيْسَ لِمَنْ صَبَا حَلْمٌ
(افرام البستانی، ۱۴۳۳ ه. ق، ۲: ۱۶۷)

این قصیده با نسیب شروع می‌شود و شاعر در آن به وصف محبوبه اش رباب و وصف سرزمین و آثار باقی مانده از آن می‌پردازد. سپس شاعر در باره شترش و راه طولانی سفر سخن می‌گوید و علی‌رغم این که اغراض قصائد جاهلی؛ مدح، رثاء، هجاء یا فخر است، این قصیده با عاذله تمام می‌شود، و گفتگوی با عاذله غرض اصلی شاعر است. لذا می‌گوید:

و تقولُ عاذِلتی، و لیس لها	بَعْدِ و لا ما بَعْدَهُ عِلْمٌ
إِنَّ الثَّرَاءَ هُوَ الخُلُودُ و أَنَّ	المرءَ يُكْرَبُ یومَهُ العدم
أنی و جدکِ ما تُخْلِدِنی	مائه یَطِیرُ عِفَاؤُها، أدم
و لئن بَنیتَ لی المُشَقَّرَ فی	هَضَبِ تَقَصَّرُ ذُوْنَهُ العَصْمُ
لَتُنْقَبَنَ عَنی المَنیَّه، إِنَّ	الله لیسَ کَحُکْمِهِ حُکْمُ

(همان، ۱۷۰)

ملامتگر شاعر، در بیت اول و دوم در حالی که به فردا و پس فردا آگاهی ندارد به او می‌گوید که ثروتمندی را تنها راه جاودانگی می‌داند و فقر را به امروز انسان نزدیک می‌داند. و شاعر در مقابل این سخن در بیت سوم به بهره‌نصیب قسم می‌خورد که صد شتر تمیز و پاک شده از چربی او را جاویدان نمی‌کند. و در بیت چهارم و پنجم به خدا قسم می‌خورد اگر دژی بلند در تپه‌هایی که بزهای کوهی در آن رفت و آمد می‌کنند برایش ساخته شود، حتما مرگ به دنبال او می‌گردد. بله هیچ حکمی مانند حکم خدا نیست.

همان گونه که ملاحظه گردید؛ عاذله در قصیده مخبَل السَّعدی به زبان مردم عادی و درون کسی که زندگی را با مال و ثروت می‌سنجد و به ثروت افتخار می‌کند و ثروت را وسیله ای برای جاودانگی می‌داند، سخن می‌گوید. و شاعر زبان زندگی و مرگ و جاودانگی و نابودی را می‌شناسد پس شتر و اموالش را زیاد می‌کند. (عبد البدیع، ۱۹۶۹م؛ ۳۸) و در بیت ششم شاعر در نهایت این بحث و گفتگو به حقیقتی می‌رسد که در سخنان عاذله بود. و سفر شاعر با ناقه اش در واقع حرکت او به سوی زندگی و سرنوشت انسان است.

۲ - سرزنش کننده نسبت به افراط در شجاعت

ملامتگر در سرزنش شاعر به افراط در انفاق مال بسنده نمی‌کند، بلکه او را برای افراط در شجاعت و انجام امور متهورانه هم ملامت می‌کند. مانند آنچه در قصیده عروه بن الورد و عتره بن شداد مشاهده می‌شود. اینک این عاذله ی نسبت به افراط در شجاعت در قصائد این دو شاعر (عروه بن الورد و عتره بن شداد) مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

۲-۱- حضور «عاذله» در قصیده عروه بن الورد

در مطلع قصیده عروه بن الورد با عنوان «مَنْ هُوَ الصَّعْلُوكُ» آمده است:

أَقْلَى عَلَى اللُّومِ يَا بِنْتَ مُنْذِرٍ ونامی، وإن لم تشتهي النوم، فاسهري

شاعر در این بیت عاذله اش را خطاب قرار می‌دهد و به او می‌گوید که ای دختر منذر، من را سرزنش مکن و بخواب و اگر تمایل نداری که بخوابی، پس شب زنده دار باش. همان طور که مشاهده می‌کنیم؛ سرزنش گر عروه بن الورد شبانه اقدام به سرزنش شاعر می‌کند مانند عاذله در قصیده «ردّ علی لوم» حاتم طایی که او هم در شب ملامت می‌کند. و در بیت دوم شاعر هدفش را از بیان اعمال متهورانه بیان می‌کند.

ذرینی و نفسی، أمّ حسان، إننی بها، قبل أن لا أملك البيع، مُشتری

(ابن الورد، بدون تاریخ؛ ۶۶)

عروه بن الورد می‌خواهد با نشان دادن شجاعت خود و انجام اعمال متهورانه معروف شود و نام نیکی از خود به جا گذارد بدین منظور به سرزنش گرش گفت که ای ام حسان، مرا با خود تنها بگذار، من قبل از این که بمیرم (و از خرید و فروش عاجز شوم) خود را در خطر می‌اندازم و برای خود نام نیکو می‌خرم. و در دو بیت بعد بر این امر تاکید می‌کند و می‌گوید:

أحاديث تبقی، والفتی غیرُ خالِدٍ إذا هو أمسى هامه فوق صَیْرٍ

تُجاوبُ أحجارَ الكناسِ، وتشتکی إلى كلِّ معروفٍ رأته، ومُنْكَرٍ

(همان، ۶۶-۶۷)

عروه در بیت اول بیان می‌کند که وقتی روح جوانمرد به سبب گرفته نشدن انتقام خون او به شکل جغدی در قبر در آمده باشد، این ذکر نیک است که از او بر جای می‌ماند، چون انسان فنا ناپذیر است و جاودان نیست. و در بیت دوم می‌گوید که صدای بوم روح او در منطقه ی کناس شنیده می‌شود، در حالی که آن جغد دائماً شکایت می‌کند خواه آن را که می‌بیند؛ بشناسد یا نشناسد.

باید اعتراف کرد که قصیده ابن الورد از بهترین نمونه هایی است که عاذله در آن شاعر را به خاطر شجاعتش سرزنش می‌کند. و عروه از همان ابتدای قصیده زن را در قالب عاذله ای معرفی می‌کند که

نقش کنترل کننده دارد و صعلوک را به خاطر نوع سلوک و خط مشی ای که درپیش گرفته است سرزنش می کند. (علیقات، ۲۰۰۴ م؛ ۵۴) در این قصیده دو شخصیت متضاد را ترسیم می کند؛ شخصیت عاذله که همان سلمی و شخصیت شاعری که ماجراجو است. و قصیده عرصه گفتگوی این دو است. سلمی تصویر یک فرد عاقل متعادل است که او را از خطرات و ماجراجویی ها بر حذر می دارد و شاعر شجاع که که وارد میدان های جنگ می شود و می خواهد قهرمان مبارز باشد تا نام نیکش بر زبان ها جاری شود و به این طریق جاودان گردد. ولی شاعر بخاطر کشته شدن در میدان جنگ احساس خطر می کرد این تضاد درونی یعنی احساس ترس و نگرانی از مرگ از یک سو و تمایل شاعر به انجام کار نیک یعنی انجام اعمال متهورانه و شجاعانه برای جاودان شدن از سوی دیگر باعث خلق شخصیتی شده که همان عاذله است .

ابن الورد در قصیده «مَنْ هُوَ الصَّعْلُوكُ» خلود و جاودانگی را از راه گسترش نام نیک و انجام اعمال متهورانه جستجو می کند و فردی کاملاً شجاع به نظر می رسد. اما در دو بیت بعد این قصیده، نگرانی شاعر از مرگ و کشته شدن را به طور غیر مستقیم می بینیم :

فَإِنْ فَازَ سَهْمِي لَلْمَيِّتِ لَمْ أَكُنْ جَزُوعًا وَهَلْ عَن ذَاكَ ، مِّنْ مُّأَخَّرِ

ابن الورد در این بیت گفت که اگر تیر به او اصابت کند، بی تابی نمی کند زیرا مرگ را تأخیری نیست.

وَإِنْ فَازَ سَهْمِي كَفَّكُمْ عَن مَّقَاعِدِ لَكُمْ، خَلْفَ أَدْبَارِ الْبُيُوتِ، وَمَنْظَرِ

(همان)

و در بیت فوق بیان نمود که اگر تیرش به هدف بخورد و پیروز شود دیگران را از نشمینگاه هایشان، در ورای خانه ها که به انتظار میهمانی باشید دور می کند. شاعر در این دو بیت، از نگرانی و اضطراب و ترس از مرگ حکایت می کند و همین دیدگاه ما را وادار می کند که تاکید کنیم که عاذله قسمتی از شخصیت متعادل و عاقل شاعر است که او را از انجام کار های متهورانه می ترساند. و چه بسا همین احساس ترس و نگرانی شاعر نسبت به مرگ در این دو بیت باعث می شود که عاذله با صدایی بلند شاعر را بترساند:

تَقُولُ لَكَ الْوَيْلَاتُ هَلْ أَنْتَ تَارِكٌ ضُبُوءًا بِرَجَلٍ تَارِهِ وَبِمِنْسَرٍ
وَمُسْتَشَبِتٌ فِي مَالِكِ الْعَامِ إِنِّي أَرَاكَ عَلَى أَقْتَادِ صَرْمَاءَ مُذْكَرٍ
(همان ؛ ۶۹)

آری سرزنش گر به شاعر بی پروا و شجاع می‌گوید که وای بر تو آیا پیکار و مبارزه راکه گاهی با پای پیاده است و گاهی دیگر بر پشت اسب ترک می‌کنی؟ آیا تو برآن چه در این سال داری اطمینان داری؟ چون بیم دارم که بر نگردی و من تو را چون انسانی می‌بینم سوار بر شتری که نه شیر می‌دهد و نه می‌زاید. و این نشانه از بدترین مصیبت‌ها دارد. و با این عبارات در دو بیت فوق می‌خواهد که او را از انجام امور متهورانه بازدارد زیرا واقعیت این است که مرگ و مصیبت شبیه شتری است که سوار خویش را به کام مرگ می‌برد. سپس سوار را از رکوب برآن بر حذر داشته زیرا که این شتر انسان‌های نیکو کار و بخشنده را نابود می‌کند و بیم مرگ و نابودی از جانب وی می‌رود، و چنین می‌گوید:

فَجُوعٌ بِهَا لِلصَّالِحِينَ مَرْگُهُ مَخُوفٌ رِذَاهَا أَنْ تُصَيِّكَ فَاحْذَرِ
(همان)

۲-۲- حضور «عاذله» در قصیده عترة بن شداد

در این بخش شخصیت عاذله سرزنش کننده نسبت به افراط کننده در شجاعت را در قصیده عترة بن شداد [۸] مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. شاعر در قصیده «خیر من معم فحول» در باره آن صبحگاهی که مرگ به سوی او آمد و او را ترسانده اما گویی اواز هدف مرگ دور بوده است، چنین می‌گوید:

بَكَرْتُ تُخَوِّفَنِي الْحَتُوفَ كَأَنِّي أَصْبَحْتُ عَنْ غَرَضِ الْحَتُوفِ بِمَعَزَلِ

سپس بیان می‌کند که مرگ آبشخوری است که باید از جام آن نوشانده شود. و هر انسانی اگر کشته نشود به مرگ طبیعی خواهد مرد؛ لذا می‌گوید:

فَأَجِبْتُهَا إِنَّ الْمَنِيَّ هَمَّنَهُ لُ لَا بُدَّ أَنْ أَسْقَى بِكَأْسِ الْمَنَهْلِ
فَاقْنِي حَيَاءَكَ لَا أَبَا لَكَ وَاعْلَمِي أَنِّي أَمْرٌ سَأَمُوتُ إِنْ لَمْ أَقْتَلِ

(ابن شداد، ۱۹۸۰م؛ ۱۲۰)

و در توصیف مرگ و حتمی بودن آن ادامه می‌دهد:

إِنَّ الْمَيِّتَ لَوْ تُمَثَّلُ مِثْلَتِ مِثْلِي إِذَا نَزَلُوا بِضِنكِ الْمَنْزِلِ
وَالخَيْلُ سَاهِمَةٌ الْوَجْوهَ كَأَنَّمَا تُسْقَى فَوَارِسُهَا نَقِيعُ الْحَنْظَلِ
وَإِذَا حَمَلْتُ عَلَى الْكَرْيَهَةِ لَمْ أَقْلُ بَعْدَ الْكَرْيَهَةِ لَيْتَنِي لَمْ أَفْعَلِ
(همان)

قطعا اگر مرگ صورتی دیگر بگیرد، به صورت شاعر در می‌آید. و آن وقتی است که به منزل تنگ قبر وارد می‌شود. و سواران دارای چهره‌های ضعیفی هستند، گویی به آنها عصاره حنظل نوشانده اند. وقتی شاعر به جنگ، که برهمگان ناخوش است، برود، هرگز بعد از آن نمی‌گوید که ای کاش این کار را نکرده بود. حضور عاذله در پایان قصیده بعد از ماجراجوی هایش در جنگ نشان می‌دهد که عتره احساس ترس داشته و تلاش می‌کند که این ترس را به عاذله نسبت دهد و نسبت به این صوت تجاهل می‌کند.

شایان ذکر است که وقتی این واژه را در شعر عروه با شاعران قبل مقایسه می‌کنیم، در می‌یابیم همان طور که حاتم طایی و لبید و نمر بن تولب به دنبال جاودان شدن و نام نیک از طریق امور مثبت هستند عروه هم به دنبال شهرت و نام نیک است. حاتم طایی و لبید و نمر بن تولب نام نیک را با انفاق مال و کرم و بخشش می‌جویند در حالی که عروه با انجام اعمال متهورانه طالب آن است و وجه مشترک همه ی آنان، رغبت همه ی آنان به نام نیک است و ترس حاتم طایی و لبید و نمر بن تولب از فقر و تنگدستی و ترس عروه از مرگ است. و همین کشمکش درونی برای به دست آوردن نام نیک و افراط در انجام امور خیر و ترس موجب خلق فرد عاقل و متعادلی به نام عاذله شده و قصائد آنان عرصه گفتگو میان آنان و عاذله گردیده است.

۳ - سرزنش کننده نسبت به افراط در اندوه و حزن

درد و قسمت گذشته، مشاهده کردیم که عاذله، شاعر رابر اسراف در انفاق مال و قرار دادن خود در خطر سرزنش می‌کند. در این قسمت سرزنش عاذله نسبت به افراط در حزن در قصیده ابی ذؤیب الهذلی و کعب بن سعد الغنوی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

۱-۳- حضور «عاذله» در قصیده‌های ذؤیب الهذلی

قصیده ابی ذؤیب الهذلی در رثاء پنج فرزندش نمونه‌ای از قصایدی است که عاذله، شاعر رانسبت به افراط در اندوه و حزن ملامت می‌کند.

أَمِنَ الْمَنُونِ وَ رِيْبِهَا تَتَوَجَّعُ وَالْدَهْرُ لَيْسَ بِمُعْتَبٍ مِنْ يَجْنَعُ
قَالَتْ أُمَيْمَةَ مَا لِي جِسْمِكَ شَاحِبًا مُنْذُ ابْتَدَأْتَ وَمِثْلُ مَا لِكَ يَنْفَعُ
أَمْ مَا لِي جَنْبِكَ لَا يَلَائِمُ مَضْجَعًا إِلَّا أَقْضَى عَلَيْكَ ذَاكَ الْمَضْجَعُ
(الهذليون، ۱۹۶۵م؛ ج، ۱، ۴۲)

ابو ذؤیب به خاطر مرگ پنج فرزندش در غم و اندوه به سر می‌برد و از زندگی عادی فاصله گرفته بود. و به خودش می‌گوید آیا از روزگار و حوادث آن رنج می‌بری و حال آن‌که، بی‌تابی تو قلب روزگار را نرم نمی‌کند. در این هنگام دخترش امیمه (عاذله شاعر) او را برای افراط در اندوه سرزنش می‌کند و سعی می‌کند او را به حالت طبیعی زندگی باز گرداند زیرا مرگ فرزندانش امری غیر طبیعی نیست و زندگی ادامه دارد و شایسته است که انسان زندگی کند. و امیمه وضعیت پدر عزا دارش را توصیف می‌کند به او می‌گوید از وقتی بر خود سخت گرفته‌ای چه شده است که رنگ پریده‌ای در حال که اموال زیادی که داری، باید برای سود مند باشی پهلویت را چه شده است که در هیچ بستری آرام و قرار نمی‌گیری؟ مگر این که آن بستر مانند سنگریزه می‌شود و آن را به درد می‌آورد.

پس شاعر به ملامت‌گرش (دخترش امیمه) پاسخ می‌داد و می‌گوید:

فَأَجَبْتُهَا أَنْ مَا لِي جِسْمِي أَنَّهُ أَوْدَى يَنِيٍّ مِنَ الْبِلَادِ فَوَدَّعُوا
أَوْدَى يَنِيٍّ وَأَعْقَبُونِي غُصَّةً بَعْدَ الرُّقَادِ وَعَبْرَهُ لَا تُقْلِعُ
سَبَقُوا هَوَى وَأَعْنَقُوا لِهَوَاهُمْ فَتَخْرَمُوا وَلِكُلِّ جَنْبٍ مَصْرَعُ
(همان)

در واقع شاعر علت حال نا مناسب خود را چنین بیان می‌کند که آن چه مایه بی‌قراری جسمش شده این است که پسرانش را سرزمین‌های مختلف به فنا سپرده و از او جدا شدند. پسرانش از دنیا رفتند، و در دوران پیری آنچه برایش باقی مانده غصه است و اشکی که قطع نمی‌شود. (گویا شاعر

احساس می‌کند که مرگ پنج پسرش را خواب دیده است.) پسران شاعر از خواسته‌ی او سبقت گرفتند و قبل از او مردند و بر آرزوهایشان سبقت گرفتند لذا نابود شدند. و شاعر با زندگی رنج آوری بعد از آن‌ها باقی می‌ماند و گمان می‌کند که او نیز به زودی به دنبالشان خواهد رفت؛ لذا می‌گوید:

فَعَبَّرْتُ بَعْدَهُمْ بِعَيْشِ ناصِبٍ وَأَحَالَ أَنْسَى لاجِقٌ مُسْتَبَعٌ

(همان)

امیمه دختر ابو ذؤیب، پدرش را به خاطر افراطش در حزن و اندوه ملامت می‌کند. و قصیده‌ی شاعر در مورد مرگ و روزگار است. مرگ به سراغ همه‌ی انسان‌ها می‌رود و این رسم و سنت روزگار است. مرگ فرزندان ابی ذؤیب الهذلی هم قسمتی از قانون هستی است و شاعر می‌خواهد خودش را آرام کند و به سوی زندگی باز گردد لذا این تقاضای بازگشت به زندگی عادی را به امیمه نسبت می‌دهد.

در واقع با بررسی واژه‌ی عاذله در شعر ابی ذؤیب الهذلی و مقایسه او با شاعران قبل در می‌یابیم که همان‌طور که حاتم طایی و لیبید و نمر بن تولب به دنبال جاودانگی و خلود هستند و از مرگ می‌ترسند و به انجام امور مثبت می‌پردازند و در انجام آن مبالغه می‌کنند تا نام نیک از خود به جا گذارند؛ ابو ذؤیب الهذلی هم از مرگ و نیستی می‌ترسد لذا در ندبه و گریه بر فرزندانش اغراق می‌کند تا به خاطر عشق و علاقه به فرزندان و رثای آنان مشهور گردد و نام نیکش جاودان گردد. و این کشمکش درونی شاعر موجب حضور عاذله در قصیده رثایی می‌گردد، در واقع کسی که کنترل کننده او باشد و مانع زیاده روی او در رثای فرزندانش گردد.

۲-۳- حضور «عاذله» در قصیده کعب بن سعد الغنوی

در قصیده‌ی کعب بن سعد الغنوی [۹] که در رثای برادرش ابا مغوار است، سلیمی باسخنانی شبیه به امیمه در قصیده‌ی ابی ذؤیب الهذلی ظاهر می‌گردد. و ملامتگرانه می‌گوید:

تَقُولُ سلیمی ما لجسمک شاحباً كأنک یحیمک الشَّرَابَ طیبُ
فقلت: ولم أَعی الجوابَ ولم أبح و للذَّهْرِ فیصم الصَّلابَ نصیبُ
تتبع أحداث تخرم من اخوتی فشبین رأسی و الخطوبُ تشیبُ

(افرام البستانی، ۱۴۳۳ه.ق، ج ۱: ۳۵۵)

همانطور که مشاهده کردیم ابیات فوق عرصه گفتگوی شاعر با سلیمی؛ عاذله اش است. سلیمی دلسوزانه به شاعر می‌گوید: جسمت را چه شده است که لاغر و رنگ پریده شده ای؟ گویا مریض شده ای که پزشک، تو را از نوشیدن منع کرده است. و شاعر در پاسخ به او می‌گوید: در حالی که از جواب درمانده نبودم و حوادث روزگار حتی بر صخره های محکم هم بر خورد می‌کند. گذشت پی در پی روزگار، برادرانم را از پا در آورده لذا موهای سرم را سپید کرده و من را سالخورده کرده است، این در حالی است که حوادث تلخ موجب پیری می‌شود.

در حقیقت با مقایسه کیفیت حضور عاذله در شعر کعب بن سعد الغنوی و ابی ذؤیب الهذلی می‌بینیم که امیمه و سلیمی هردو با مضمونی مشترک، در قصایدی جلوه گر می‌شوند که شاعران در گریه و ندبه افراط می‌کنند و امیمه و سلیمی در شخصیت زنان ملامتگر، به ملامت ابی ذؤیب الهذلی و کعب بن سعد الغنوی پرداخته و آنان را به تعادل و دوری از افراط در رثای عزیزانشان دعوت می‌کنند. و قصیده را گفتگوی عاذله و شاعر تشکیل می‌دهد.

۴- موضع شاعر در مقابل عاذله

شاعر در مقابل ملامت های عاذله به دو صورت موضع گیری می‌کند. گاه بر عاذله اش می‌شورد و براو عصیان می‌کند و در مقابل خواسته های او مقاومت می‌کند و گاه سر تسلیم فرود می‌آورد و اوامرش را انجام می‌دهد. دو موضع مذکور، در دو قسمت مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد:

۴-۱- مقاومت شاعر در مقابل خواسته های عاذله و تسلیم نشدن در مقابل او

آنچه در سه قسمت گذشته مشاهده کردیم نمونه هایی از شاعرانی بود که سخنان عاذله را نمی‌پذیرفتند و تسلیم خواسته هایش نگردیدند. از آن جهت که عاذله همان عقل شاعر است، شاعر می‌کوشد تا با گفتگوی با او کارهای خود را توجیه کند؛ لذا گاهی تسلیم عقل نمی‌گردد و به انجام کارهای خود ادامه می‌دهد. همانطور که در این بیت حاتم طایی مشاهده می‌شود.

أعادل، إنَّ المالَ غيرُ المخلدِ و إنَّ الغنى عاریه فتزود

(الطایبی ۱۴۱۱ ه.ق، ۱۹۹۰ م؛ ۲۴۵)

حاتم طایی در این بیت تلاش می‌کند تا کار خود را توجیه نماید. لذا عاذله اش را مخاطب قرار داده و به او می‌گوید که مال و ثروت جاودانه نیست و ثروت امانتی است پس باید زاد و توشه بردارد. او از جایگاه سرزنش ظاهری عاذله خارج می‌شود و به جایگاه حمد و ثناء برای انفاق مال و کرم می‌رسد. و چون شاعران در انجام کارهای نیک افراط می‌کردند و عاذله‌ها هم نسبت به القاء دیدگاه خودشان اصرار می‌ورزیدند، شاعران سخنان آن‌ها را نمی‌پذیرفتند زیرا عدم پذیرش سخنان عاذله‌ها باعث می‌شد که آنان بیشتر به کارهای خوبشان افتخارکنند و مشهور شده و بدین وسیله به هدفشان یعنی ذکر نام نیک نائل گردند. (ابوزید، ۲۰۰۲ م؛ ۸۵-۸۴) چه بسا شنیدن سخنان عاذله و پند و اندرزهای او انسان را بر انجام کاری که از آن منع می‌کنند، حریص تر گرداند. زیرا «الانسان حریص علی ما منع».

به عنوان نمونه به ذکر بیتی از حاتم طایی در مورد عصیان و سرکشی شاعر از عاذله بسنده می‌شود.

فَقَدِمَا عَصِيَّتِ الْعَاذِلَاتِ وَ سُلْطَتْ
عَلَى مُصْطَفَى مَالِي أَنَامِلِي الْعِشْرِ

(الطایی، ۱۹۹۰ م؛ ۲۰۳)

شاعر در این بیت اشاره نمود که از مدت‌ها پیش از ملامتگران، نافرمانی کرده و در آن حال ده انگشش بر مال‌های خوب و برگزیده اش تسلط داشتند. (دستان شاعر بخشنده بهترین اموالش بودند). بنا بر این حاتم طایی کسی است که از سرزنش گران اطاعت نمی‌کند و به انفاق و بخشش مال ادامه می‌دهد.

۲- ۴- تسلیم شاعر در مقابل خواسته‌های عاذله

در این قسمت عاذله با بقیه موارد تفاوت دارد چون شاعر، مطیعش می‌گردد و اوامرش را انجام می‌دهد و تصمیم می‌گیرد که عاقلانه و متعادل رفتار کند. الاسود بن یعفر النهشلی [۱۰] در قصیده اش «ذکری» سخنان عاذله اش را می‌پذیرد و از او اطاعت می‌کند و آشکارا می‌گوید:

وَ إِمَّا تَرَيْتَنِي قَدْ بَلَيْتُ وَ غَاضَتِي
وَ عَصَيْتُ أَصْحَابَ الصَّبَابَةِ وَ الصَّبَا
مَا نِيلَ مِنْ بَصْرِي وَ مِنْ أَجْلَادِي
وَ أَطَعْتُ عَاذِلَتِي وَ لَانَ قِيَادِي

(ابن یعفر، ۱۹۷۵ م؛ ۳۰ و ۲۹)

شاعر در بیت اول با این عبارت که «اگر مرا می‌بینی که پیر و فرسوده شدم و از شخصیت و خلق و خویم کم شده است و کور شده‌ام» به ضعف و پیری و ناپینایی خود اعتراف می‌کند. و در بیت دوم ضعف و پیری خود را دلیلی برای اطاعت از عاذله بیان می‌کند. و در ابیات بعد، از ایام جوانی خود یاد کرده و آن را با وضعیت فعلی اش مقایسه می‌کند و می‌گوید:

فلقد أروحُ على البحارِ مُرَجَّلاً	مذلاً بمالی لَيْناً أجيادی
و لقد لهوتُ و للشبابِ لَذَاذَه	بسُلافه مُزَجِشت بماءِ غَوادی
مِن خمرِ ذی نَطْفِ أَعْنُ مَنَطَقُ	و أفی بها لِذِراهمِ الاسجادِ
يَسَعى بها ذو تُوْمَتينِ مُشَمَّرُ	قَنأت أَناملُهُ مِنَ الفِرصادِ
والبیضِ تمشی كالبدور و كالدُمى	و نواعِمٍ يَمشِینِ بالأرفادِ

(همان)

شاعر در توصیف دوره جوانی اش بیان می‌کند که به سوی فروشندگان شراب با موهای شانه زده می‌رفته در حالی که دائماً نگران مال خود بوده و گردن خود را کج می‌کرده است. و هنگامی که جوانی لذت داشت خود را با باده ای ناب که با باران ابرسپیده دم، مخلوط شده بود مشغول می‌کرد. و در بیت سوم ادامه می‌دهد از شراب آن زن گوشواره به گوش و آوازه خوان که درهم های اسجاد را به او می‌دهند. آن زن مروارید دار با تجربه با دستانی که از توت رنگ شده بود کار خود را انجام می‌داد. و سپید رویان نرم تن و ماه پیکر و عروسک مانند با جام هایی بزرگ قدم می‌زدند. چنان که ملاحظه می‌شود در این قصیده شاعر صراحتاً از عاذله اش اطاعت می‌کند. (أطعتُ عاذلتی و لانَ قِیادی) استجابت شاعر از ندای عاذله حاکی از پیری و ضعف و ناتوانی او از یک طرف و منطقی بودن سخنان عاذله از طرف دیگر است.

نتیجه

از بررسی مفهوم عاذله و از خلال گفتگوی شاعر با این شخصیت، دیدگاه عرب جاهلی نسبت به فانی بودن زندگی و ترس از مرگ و میل به خلود و جاودانگی آشکار می‌گردد؛ در این راستا شاعر عصر جاهلی نیز برای نیل به خلود و جاودانگی، بخشش مال و انجام امور متهورانانه را پیشه می‌کند تا با

انتساب خود به کرم و شجاعت، نام نیکی از خود بر جای گذارد و جاودان گردید. شاعر در این راه مبالغه می‌کند و از طرف دیگر نگران ازدست دادن مال و ابتلاء به فقر و کشته شدن است. گفتگوی شاعر با عاذله در واقع تضاد درونی و درگیری شاعر با خود او است و این امر در شکل گفتگوی خارجی او با عاذله پیرامون اعتقادات و رفتار و منش او تصویر گردیده است. از بررسی اشعار جاهلی مربوط به عاذله، نتایج زیر آشکار گردید:

۱- شخصیت عاذله و جایگاه زن در عصر جاهلی

* عاذله، نماد و رمز بخشی از شخصیت درونی خود شاعر است که همواره از طریق گفتگوی منطقی با شاعر، وی را به رفتاری متعادل و معقول فرا می‌خواند.

* با بررسی شخصیت عاذله، جایگاه زن در عصر جاهلی به عنوان شریکی عاقل و سخنگوی دانا تبیین می‌گردد؛ شریکی که به او حق استدلال و گفتگو داده می‌شود تا بتواند مرد را در مسیر داشتن اندیشه‌ی صحیح و متعادل، یاری نماید.

۲- انواع عاذله

* عاذله‌ای که شاعر را نسبت به افراط در بخشش مال و ثروت سرزنش می‌کند، مانند: عاذله در قصاید لیبید بن ربیع، حاتم طایی، النمر بن تولب و مخبل السعدی

* عاذله‌ای که شاعر را نسبت به افراط در شجاعت و انجام امور متهورانه سرزنش می‌کند، مانند: عاذله در قصاید عروه بن الورد و عترة بن شداد

* عاذله‌ای که سرزنش کننده شاعر نسبت به افراط در اندوه و حزن است، مانند: عاذله در قصاید ابی ذؤیب الهدلی و کعب بن سعد الغنوی

یادداشت‌ها

[۱] حاتم طایی فرزند عبدالله (? - ۶۰۵) م. از بزرگان عرب، مردی سخی و بلند نظر در دوره‌ی پیش از اسلام، جوانمرد و بخشنده بود و عرب در سخا و کرم بدو مثل می‌زدند. نام کامل وی «حاتم بن عبد الله بن سعد بن الحشرج بن امریء القیس»، مشهور به «حاتم الطائی» بود. او از قبیله ی طی یکی از قبائل مشهور شبه جزیره

عربستان بود. همچنین وی یکی از شعراء فحول عصر جاهلیت بود، کنیه ی وی «أبأسفانه» و «أباعدی» بود. و دارای دیوان شعری مطبوع به نام «دیوان حاتم الطائی» می باشد.

[۲] لَبید بن ربیعہ بن مالک أبو عقیل العامری (؟- ۴۱ هـ. ق. = ؟ - ۶۶۱ م) از هوازن قیس بود. یکی از شعراء فحول، از اهل عالیہ نجد بود، اسلام را درک نمود، و بعد از این که ایمان آورد و مسلمان شد، شعر را ترک نمود، و فقط یک بیت شعر در اسلام گفت. بعدها ساکن کوفه شد، و عمری طولانی آورد. پدرش «ربیعہ بن مالک» به سبب کرم، و سخاوت و میهمان‌نوازی زیادی که داشت به (ربیعہ المقترن) ملقب شده بود.

[۳] الخنساء (؟ - ۲۴ هـ. ق. = ؟ - ۶۴۴ م) تماضر بنت عمرو بن الحارث بن الشرید، الریاحیه السلمیه از بنی سلیم از قیس عیلان از مضر و از مشهورترین شاعران عرب بود، او اهل نجد بود، بیشتر عمرش را در عهد جاهلی گذراند، و اسلام آورد. و چهار فرزندش در یکی از جنگ‌ها به شهادت رسیدند او دیوان شعری دارد.

[۴] عروه بن الورد بن زید العبسی (؟- ۳۰ هـ. ق. = ؟ - ۵۹۳ م) اهل غطفان بود. او از شاعران عصر جاهلی و فردی شجاع و سخاوتمند بود. لقبش عروه الصعالیک است. عبدالملک بن مروان در باره او گفته است: «هر کس که بگوید حاتم بخشنده ترین مردم است به عروه ستم کرده است.» ابن السکیت دیوان عروه را شرح کرده است.

[۵] ابو ذؤیب الهذلی (؟ - ۲۶ هـ. ق. = ؟ - ۶۴۶ م) از شاعران عصر جاهلی است که بعد از ظهور اسلام، اسلام آورد. پنج فرزندش به خاطر بیماری طاعون مردند و اشعارش عاطفی و سرشار از حزن در رثای آن هاست. و در مصر وفات یافت.

[۶] نمر بن تولب بن زهیر العکلی (؟ - ۱۴ هـ. ق. = ؟ - ۶۳۵ م) از شاعران مخضرم است. و فردی شجاع و بخشنده و سخاوتمند بود و عمر طولانی داشت و اسلام آورد.

[۷] ابو یزید ربیع بن مالک بن ربیعہ بن قتال بن جعفر (؟ - ۶۴۵ م) که به انف الناقه معروف است، شاعر مشهوری است که در دوره جاهلی و اسلام زندگی کرد، و در اواخر خلافت عمر یا عثمان مرد.

[۸] عتّره بن شدّاد فرزند شداد (در حدود ؟ - ۲۲ ق. هـ. = ؟ - ۶۰۱ م). نام کامل وی (عتّره بن شداد بن عمرو بن معاویه بن مخزوم بن ربیعہ بن عمرو بن شداد بن قراد العبسی) است. یکی از بزرگترین شاعران عرب در عصر جاهلی، وی یکی از مشهورترین پهلوانان عرب است، معلقه ی وی در وصف دلیری، شجاعت و عشق دختر عمویش عبّله (دختر مالک) سخن می گوید.

[۹] کعب بن سعد الغنوی (؟ - ۶۱۷ م) از شاعران عصر جاهلی است و دارای روحی بلند، و خیالی ضعیف بود و قصیده ای در رثای برادرش ابی مغوار دارد.

[۱۰] الأسود بن یعفر النهشلی الدارمی التمیمی (؟ - ۲۳ ه. ق = ۶۰۰ - ۶۰۰ م) أبو نهشل از شاعران جاهلی است، و از سادات تمیم، وأهل العراق، وافردي بخشنده بود و عمری طولانی داشت و در اواخر عمرش بینایی خود را از دست داد.

کتابنامه

ابن تولب العکلی، النمر. (۲۰۰۰م). *دیوان النمر بن تولب العکلی الطبعه الاولی*. جمع و شرح و تحقیق. محمد نبیل طریفی. بیروت: دار صادر.

ابن خلدون. (۱۳۵۳ ه. ش). *مقدمه ابن خلدون*. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
ابن شداد. عترة. (۱۹۸۰م). *شرح دیوان عترة بن شداد*. تحقیق عبد النعیم عبد الرؤوف شلیبی. بیروت: دار الکتب العلمیه.

ابن منظور. ابوالفضل جمال الدین. (۲۰۰۳م). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر.
ابن الورد. (بی تا). *دیوان تحقیق عروه بن الورد*. تحقیق؛ عبد المعین الملوحی. دمشق: مطابع وزارت الثقافه و الإرشاد القومی.

ابن یعفر. ابوالأسود. (۱۹۶۸م). *دیوان ابوالأسود ابن یعفر*. بغداد: صناعه نوری حمودی القیسی.
ابو زید. علی. (۲۰۰۲م). *ظاهره العذل فی شعر حاتم الطائی*. مجله جامعه دمشق. المجلد ۱۸. العدد الاول.
الإصفهانی. أبو الفرج. (۱۹۸۶م). *الأغانی*. تحقیق یوسف الطویل و آخرین. بیروت: دار الکتب العلمیه.
افرام البستانی. فؤاد. (۱۴۳۳ ه. ق). *المجانی الحدیثه*. المجلد الاول والثانی. انتشارات ذوی القربی. الطبعه السابعه. مطبعه سلیمان زاده.

حاوی. خلیل. و غیره. (۱۹۷۴م). *موسوعه الشعر العربی (الشعر الجاهلی)*. بیروت: شرکه خیاط.
الحداد. عباس یوسف. (۲۰۰۹م). *العاذله و تجلیاته فی الشعر الصوفی*. مجله النزوی. مؤسسه عمان للصحافه والنشر والإعلان. العدد الثانی و الاربعون.

الحوفی. احمد محمد. (۱۹۴۹م). *الحیاه العربیه من الشعر الجاهلی*. چاپ اول. بیروت: دار العلم.
سالم. عبدالعزیز. (۱۳۸۰ ه. ش). *تاریخ عرب قبل از اسلام*. ترجمه؛ باقر صدری نیا. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

عبد البدیع. احمد لطفی. (۱۹۶۹م). *اللغه والشعر*. مکتبه النهضه المصریه.

- علیما، یوسف. (٢٠٠٤ م). *جماليات التحليل الثقافي*. الشعر الجاهلی نموذجاً. الطبعة الأولى. بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات والنشر.
- الفاخوری. حنا. (١٩٨٦ م). *الجامع فی تاریخ الأدب العربی*. الأدب القديم. الطبعة الأولى. بیروت: دار الجیل.
- الطائی. حاتم. (١٤١١ هـ. ق. ١٩٩٠ م). *دیوان شعره*. دراسه و تحقیق؛ د. عادل سلیمان جمال. چاپ دوم. القاهره: مکتبه الخانجی.
- الطائی. حاتم. (١٤١٥ هـ. ق. ١٩٩٤ م). *دیوان حاتم الطائی*. شرح ابی صالح یحیی بن مدرک الطائی. الطبعة الأولى. بیروت: دار الكتاب العربی.
- نعناع. محمد فؤاد. (١٤٢٦ هـ. ق.). «العاذله فی شعر الجاهلیه و صدر الاسلام دراسه فی التشکیل الفنی». *مجلة التراث العربی*. العدد ٩٩. رمضان.
- الهدلیون. (١٩٦٥ م). *دیوان الهللیین*. المجلد الاول. القاهره: الدار القومیة للطباعة و النشر.